

## به یاد رضا براهنی

سایت دین‌آنلاین، روز شنبه، مورخ: ۱۴۰۱/۱/۶

طی ساعاتی که از انتشار خبر درگذشت این چهره فرهنگی برجسته می‌گذرد؛ سوگ‌مندانه، برخی از هموطنان، به نحوی کین‌توزانه و خصمانه، از مرگ ایشان ابراز خوشحالی کرده‌اند.

او نیز گذشت از این گذرگاه

وان کیست که نگذرد از این راه

رضا براهنی، نویسنده، شاعر و منتقد ادبی، در روزهای آغازین سده شمسی روی در نقاب خاک کشید و «پشت حوصله نورها دراز کشید». روحش شاد. هنوز دانش آموز دبیرستان بودم که نام او را شنیدم. مادرم که در دهه چهل شمسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس خوانده بود، چند صباحی شاگرد او بود. همچنین، کتاب «طلا در مس» براهنی را در کتابخانه پدرم دیده بودم.

روزگاری که دانشجوی دانشگاه تهران بودم، «طلا در مس»، «آواز کشتگان» و برخی دیگر از آثار او را در مطالعه گرفتم. براهنی در نهادینه شدن سنت «نقد ادبی» در ایران معاصر، انصافاً نقش مهمی ایفا کرد و کارهایش مؤثر افتاد. اشعارش با ذائقه من جور نبود و به دلم چندان نمی‌نشست؛ همچنان که برخی تیزی‌های قلمش، از جمله «بچه بودای اشرافی» خطاب کردن سپهری را نمی‌پسندیدم.

از قضای روزگار، بیش از ده سال است که ساکن کانادا و تورنتو نشین شده‌ام. سال‌های نخست اقامتم، روزگاری که در دانشگاه تورنتو مشغول کار و بار و درس و مشق بودم؛ توفیق دیدار و چندین بار نشست و برخاست با دکتر براهنی را پیدا کردم. یک نوبت به سخنان ایشان در «کتاب ماه تورنتو»، گوش کردم و بهره بردم. همان ایام، به پیشنهاد من، بنا شد با هم مصاحبه‌ای برای نشریه «اندیشه پویا» انجام دهیم. به اتفاق دوستی در کافه‌ای قرار گذاشتیم و هر چه منتظر شدیم، ایشان نیامد. تماس گرفتیم، دریافتیم به اشتباه در کافه دیگری نشسته و منتظر ما بودند. همان ایام از دوستان ساکن تورنتو شنیدم که علایم بیماری فراموشی (دیمنشیا) در ایشان پدیدار شده بود. چند روز بعد، برای انجام مصاحبه به منزل ایشان رفتیم. صورت ویراسته مصاحبه، ۹ سال پیش در «اندیشه پویا» منتشر شد و در جلد اول «صدای سفر آینه‌ها» هم باز نشر شد. با کارهای براهنی آشنا بودم؛ در حین مصاحبه نیز، علاقه وافر او به جلال آل احمد و فروع فرخزاد و بی‌مهری او در حق احمد شاملو نمایان بود. «از بچه بودای اشرافی» خطاب کردن سپهری راضی نبود؛ در عین حال، بر خلاف من، میانه و انسی با اشعار سپهری نداشت.

پس از اتمام مصاحبه، از خاطراتِ قبل و پس از انقلابش با هم صحبت کردیم؛ از روزگاری که با دکتر علی شریعتی در زندان هم بند بودند و به گفته دکتر براهنی، ساواک، در برهه‌ای رفتار محترمانه با هر دو داشت؛ تا ایام پس از انقلاب و دیدارها و بحث و گفتگوهایش با احمد فردید، دکتر رضا داوری و دیگر چهره‌های ادبی و روشنفکریِ دیار ما. امیدوارم خاطرات براهنی فقید مکتوب شده باشد و در اولین فرصت منتشر شود و پیش چشم اهل فرهنگ قرار گیرد.

طی ساعاتی که از انتشار خبر درگذشت این چهره فرهنگی برجسته می‌گذرد؛ سوگ‌مندانه، برخی از هموطنان، به نحوی کین‌توزانه و خصمانه، از مرگ ایشان ابراز خوشحالی کرده‌اند. عمیقاً اسباب تأسف است. می‌توان با محتوای مکتوبات و مواضع سیاسیِ فلانی و بهمانی موافق نبود. اما، ابراز شادمانی کردن از مرگ یکی از اهالی فرهنگ، بیش از هر چیز، آستانه تحمل پایین و فقر فرهنگ مدارا و دگرپذیری را در میان ما به تصویر می‌کشد؛ امری سخت دل‌آزار، زمخت و مخل نهادینه شدن فرهنگ دموکراتیک.

تصور نکنیم، شب بخوابیم و صبح بلند شویم و معجزه‌ای رخ می‌دهد و پس از آن همگی، یکسره دموکرات و پلورالیست و مداراجو می‌شویم، اصلاً و ابداً. مدنیت و مدارا را اگر از حاکمان و دولت‌مردان مملکت انتظار داریم که حق شهروندی ماست و باید مطالبه کنیم؛ در میان شهروندان پیرامونی و مردم کوچه و خیابان هم البته باید سراغ بگیریم و انگشت انتقاد خود را به سمت کسانی که دانسته و ندانسته، خواسته و ناخواسته بر آتش دگرستیزی نفت می‌ریزند، نشانه روییم و مشی و مرام‌شان را آشکارا و صراحتاً نقد کنیم. بخاطر داشته باشیم که مدارامحوری و دگرپذیری، مستلزم دانش و مهارت و ممارست است؛ امری که رفته رفته در ذهن و روان و رفتار ما نهادینه می‌شود و جا خوش می‌کند. به قدر وسع، در ترویج و نهادینه شدنش بکوشیم.

زین روش بر اوج انور می‌روی

ای برادر گر بر آذر می‌روی